

شرح غزل ۵۵ دیوان شمس مولوی از برنامه ۱۰۰۲ گنج حضور

شبِ قدر است جسمِ تو، کز او یابند دولتها
مَه بَدَر است روحِ تو، کز او بشکافت ظُلُمَتها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵

خدایا سپاس که از مولانا آموختم شب قدر، شبیست که می‌توانیم با فضاگشایی و فکر و عمل نیک در انتظار صبح صادق و زنده شدن به خدا بشینیم. مولانا می‌فرماید شب قدر، جسم ماست که از آن برکت و دولت می‌گیریم. در این جسم، هوشیاری سفرش را از ثانیه صفر تا هر چقدر عمر کنیم، آغاز می‌کند وقتی فضا باز می‌کنیم هوشیاری از خودش آگاه می‌شود و برکت را در جهان پخش می‌کند. روح ما که در این جسم است نورش را مثل ماه کامل بر همانیدگی‌ها می‌تابد تا ما با شناسایی آنها به تاریکی ذهن و سبب سازه‌ها نرویم بلکه شکافندهٔ ظلمتها باشیم و نور هوشیاری پخش کنیم.

مگر تقویم یزدانی که طالعها در او باشد
مگر دریای غُرانی کز او شویند زَلتها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵
-غُفران: آمرزش، بخشایش
-زَلت: لغزش و گناه

ما تقویم خداوند هستیم که همیشه در این لحظه حضور داریم و اوست که تمام وضعیتهای و روزها را می‌شمارد و هر لحظه در کار جدید است. با فضاگشایی خورشید عدم از مرکز ما طلوع می‌کند و ما دریایی از بخشش می‌شویم که همه چیز در ما می‌گنجد و می‌توانیم گناهان و کارافزایی‌های من‌ذهنی را ببخشیم و بشویم و تازه شویم.

مگر تو لوحِ محفوظی که درس غیب از او گیرند؟
و یا گنجینه رحمت، کز او پوشند خِلعتها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵
-لوحِ محفوظ: علم بی‌کرانه پروردگار، اشاره به آیه ۲۲، سوره بروج

لوح محفوظ فضای بی‌نهایت گشوده است که بسته‌های خرد و انرژی را از فضای غیب دریافت می‌کند. البته با ذهن قادر به درک آن نیستیم. تو ای انسان که گنجینه رحمتی، خدا می‌خواهد در این شب قدر لباس شریف حضور را بر جسمت بپوشاند اگر هر چه زودتر خود را از همانیدگی‌ها عریان کنی و مرکزت را عدم کنی.

عجب! تو بیتِ معموری که طَوَافَانَش اَمَلاکاند
عجب! تو رَقْ مَنشوری، کز او نوشند شربت‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵
-بیتِ معمور: خانه‌ای در مقابل کعبه، مجازاً دل انسان
-طَوَافان: طواف کننده
-امَلاک: فرشتگان

-رَقُّ منشور: صفحہ‌ای گشاده، اشاره به آیه ۳، سوره طور

C

و یا آن روحِ بی‌چونی، کز این‌ها جمله بیرونی
که در وی سرنگون آمد تامل‌ها و فکرت‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵

وقتی دل ما خانه خدا می‌شود روح بی‌نهایت را از چیزهایی که ذهن مهم نشان می‌دهد بیرون می‌کشیم. ما باید
بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شویم تا سببهای ذهنی را سرنگون کرده و خطاب ارجعی را بشنویم که
می‌گوید: به سوی من بازگردید.

ولی برتافت بر چون‌ها مَشَارِق‌های بی‌چونی
بر آثارِ لطیفِ تو، غلط گشتند اَلَف‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵
-تافت: تابید
-مَشَارِق: مشرق‌ها

وقتی فضا را باز می‌کنیم زندگی ما را به آثار بزرگانی مثل مولانا که از مشرق‌های بی‌چونی طلوع می‌کند وصل
می‌کند و ما لطیف و خردمند می‌شویم یعنی می‌فهمیم که الفت و دوستی با من ذهنی و همانندگی‌ها غلط اندر غلط
است.

عجایب یوسفی چون مَه، که عکسِ اوست در صد چَه
از او افتاده یعقوبان به دام و جَاهِ مَلَّت‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵

عجیب است که یوسف و یعقوب ما هستیم. یوسف خدائیت ماست که مثل ماه کامل می‌تابد ولی برادران ملت‌ها چون
من ذهنی دارند هزاران یوسف را به چاه همانندگی می‌اندازند من ذهنی سایه‌ای از نور خداست و ما به جای
خداوند انعکاس آن را در چاه ذهن می‌جویم و مثل یعقوب در کلبهٔ احزان می‌نشینیم و برای جاه و مقام دنیایی از
غم و غصه کور شدیم.

چو زلفِ خود رَسَن سازد، ز چَه‌هاشان براندازد
گَشْدُشان در برِ رحمت، رِهاندُشان ز حیرت‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵
-رَسَن: ریسمان

اگر در چاه ذهن مقاومت و قضاوت نکنیم قضا و کن فکان طنابی از زلف معشوق برایمان می‌اندازد که ما را به
سوی رحمت بی‌نهایتش بالا می‌کشاند و ما از این حیرت و گم‌شدگی در ذهن رها می‌شویم.

چو از حیرت گذر یابد، صفات آن را که دریابد

خمش که بس شکسته شد عبارت‌ها و عبرت‌ها

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵

-عبارت: قیل و قال

-عبرت: پند و اندرز

در قرآن کریم سوره التین آمده است:

مگر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند که پاداشی بی‌پایان دارند.

-سوره التین آیه ۶

پس نتیجه می‌گیریم در این جسم که شب قدر ماست هر چقدر با فضاگشایی فکر و عمل کنیم شایسته زنده شدن به خدا می‌شویم و این صفات را با ذهن درنمی‌یابیم مگر اینکه خاموش باشیم و با قیل و قال ذهنی کسی را پند و اندرز ندهیم.

با سپاس فراوان، دیبا از کرج